

محمد خاتمی تروئیست و سارق طرح کشتکوی تمدن با از دفتر تشبانه نوی ایران فرح پهلوی.

دادنامه من سایه سیرجانی به جهانیان این است:

خاتمی؛ سید محمد خاتمی قاتل پدرم است. به قصد کشتن قلم او سالها جنایت و ظلم را بر او و خانواده اش رقم زد. حضور او در آمریکا یا هر کشوری که طبق قانون محاکمه جنایتکار سیستم قضایی اش استوار گشته امری است حتمی. من هم شاکی خصوصی چنین جنایتکاری هستم. نامه های پدر و آثار او گواهی دهنده در این دادگاه خواهد بود.

کیفر خواستی علیه سید محمد خاتمی

سید محمد خاتمی، در آغازین روزهای هجوم جمهوری اسلامی به سرزمین ایران به انتخاب ولی فقیه "خمینی" به مقام مسوولیت سرپرستی موسسه کیهان رسید. همان موسسه ای که طی بیست و هفت سال با برنامه نابودی فرهنگ ایران به ترور آزادگان ایران پرداخت.

نخستین سنگر اتهام زنی پرونده سازی و ترور شخصیت. ایجاد خفقان و کانالیزه کردن اخبار به منظور جانداختن گام نخست انقلاب فرهنگی اشان. برای دست یابی به قدرت به اعدام ها پرداختند. این اعدام ها را تنها به وسیله تسلط بر افکار عمومی آن هم در محیط خفقان زده می توان به انجام رسانید. رادیو تلویزیون نابود گشته در دست ویرانگران ایران افتاد؛ دفاتر مجلات و روزنامه ها به آتش کشانیده شد تا تنها یک روزنامه کیهان دولتی و به تبعش اطلاعات دولت اسلامی گشته وظیفه پرونده سازی و مسموم کردن افکار عمومی را به عهده گیرند.

دستگیری ها، اعدام ها و کشتاری که بیست و هفت سال است با استفاده از این ابزار حاکم گشته در محیط خفقان اجرا گشته و می شود. آقای خاتمی در دو زمینه بسیار مهم برای نظام جمهوری اسلامی به فعالیت پرداخت: نخست با به کنترل گرفتن

موسسه کیهان و سپس با مقام وزارت ارشاد! یعنی نابودی نویسنده و هنرمند. محصول این هر دو دوره نابودی و کشتن آزادگان بود. آنانی که به بله قربان گویی این غارتگران و قاتلان نیافتادند. کافی است به کیهان سالهای پنجاه و هفت تا همین امروز روز نگاه کنید و نمونه پرونده سازی ها را برای ثبت در تاریخ هولوکاست ایرانی عبرت دنیا قرار دهید. نمونه تهمت زنی های تلویزیون جمهوری اسلامی، کیهان هوایی و زمینی و البته دست آخر وزارت ارشاد اسلامی را نسبت به سعیدی سیرجانی، از آغاز پرونده سازی تا رساندن خبر دروغ مرگ و دست درازی و نابودی کتابهایش را می توانید از بهمن پنجاه و هفت تا به همین امروز روز تعقیب نمایید.

از آغازین روز این سیستم جمهوری اسلامی؛ بازوی پرونده سازی و اعتراف تراشی راه افتاد تا مجریان قتل به آسانی به نابودی آزادگان ایران بپردازند. سید محمد خاتمی این رسالت جمهوری اسلامی را تا بدین لحظه به انجام می رساند.

خاتمی پس از موسسه کیهان و ایجاد سنتی سیستم پسند به مقام وزارت ارشاد نشست. یعنی کنترل افکار نویسندگان و هنرمندان. دوره ممنوع القلمی ممنوع التصويری ممنوع الصوت بودن و ممنوع الخروج و ممنوع القلم بودن رقم زده شد. مرز هم میان خودی و ناخودی با اعترافی قلمی و تصویری مشخص می گشت. نمونه ها بسیارند از قتل ایران دوستانی که به جوخه مرگ رفتند و ضعیف النفسانی چون طبری که به خدمت سیستم شکنجه گر و قاتل اندیشه در آمدند. وزارت ارشاد و معارف اسلامی که پس از انقلاب فرهنگی سرپرستی توسعه جو خفقان و یک رنگ کردن قلم ها و گفته ها را داشت به فعالیت پرداخت. در لباس یک وزارتخانه و به سرپرستی سید محمد خاتمی.

خمیر کردن کتابهای سیرجانی و سهمیه بندی کاغذ و اختصاص آن به نشر

گناه های کبیره در این دوره صورت پذیرفت. سیرجانی نویسنده ای که نوک تیز قلم را با بیان تاریخ و فرهنگ ایران بر جماعت دست دراز بر ایران و ایرانی نشانه رفته بود. او که شور درس دادن را با هجوم جمهوری اسلامی به کنار نهاد؛ دانشگاهی که چکمه پوشان ریشو به سیلی زدن اساتید پرداخته اند و دانشجویان سوای خط امامی را به شلاق و اعدام کشانیدند و دست آخر به تصفیه دانشگاه ها و چتر سمی اختناق مرسوم به انقلاب فرهنگی. سیرجانی که راه ایستادن در مقابل این انسان ستیزان غارتگر را در نوشتن و بیان تاریخ ایران برای جوانان می دید. این وزارت ارشاد سید محمد خاتمی بود

که با سیاست خمیر کردن کتابهایش و سهمیه بندی کاغذ نویسنده را با مرگ آثارش روبرو کرد. سیاستی که با بایست خود دست به سانسور بزنی و با لعابی از تقیه سر ارادت به آستان جمهوری اسلامی بسایبی یا اینکه قلم را بیوسی و بگذاری کنار.

سیرجانی به نشر آثارش پرداخت. بیشتر و سریعتر نوشت. نگران بود کار امروز را فکر امروز را به فردا بسپارد. یادم است به تشویق دکتر محمد محمدی که کار تحقیقی بر تاریخ ایران را بایست به انجام می رسانید پرداخت؛ که زودتر به چاپ برسان اجل فرصت نخواهد داد.

آخرین تیر ترکش سیرجانی دست یابی به ماشین چاپ بود. در مدت چهار ماه هفت کتاب را به تجدید چاپ و نشرش پرداخت. با گذاردن نامه ای به عنوان وصیت نامه در آغاز هر کتاب و با آوردن نامه های سرگشاده سالهای ایستادگی اش در آخر هر کتاب. نسخه ها برای فروش نبود و دوست ناشری: سعید نیاز کرمانی مسوول جلد کوبی این کتاب ها گشت. جرمی که در جمهوری اسلامی به زندان افتادن و دست آخر فلج گشتن او را رقم زد.

ماه ها قبل از دستگیری سیرجانی؛ روش جالبی را دادگستری دیگر جا افتاده جمهوری اسلامی اجرا نمود. سیرجانی که علیه توهین ها عدم امکان چاپ و خمیر کردن آثار و آزار این سیستم که تنه ا به خود او و نوشته هایش محدود نمی شود و نیز دامن خانواده را نیز گرفته، کوتاه نیامده بارها و بارها نامه های سرگشاده پخش نموده می بایست به جزای این کارهایش می رسید. آخرین دعوی او که به روشن نمودن دست چاپخانه حوزه علمیه قم نیز می رسید با گسیل گشتن زنجیر بدستان شعار ده: سیرجانی سلمان رشدی ثانی مواجه شد. روش تهدیدها و نا دادگستری جمهوری اسلامی را در آخرین نامه سرگشاده او بخوانید. اینک دیگر تنها دادگاه انقلاب نبود دادگستری و حوزه علمیه قم هم به کار تخریب ارزش ها جا افتاده شده بودند. انتشارات حوزه البته علمیه که با نظارت و جواز وزارت ارشاد همراه و همدم است دست به انتشار " سیمای دو زن " و " ضحاک ماردوش " پرداخته بود. منتها نه کتاب اصلی! هر جا که دلشان خواسته بود حذف کرده بودند و تغییر داده بودند که بگویند این بیخودی می گوید کتابهایش ممنوع النشر است بفرما این هم کتابهایش در بازار!

نکته ای که سیرجانی را به داشتن دستگاه چاپ در خانه و تایپ و صفحه بندی بیست
ساعته در روز انداخته بود تهدید با لعاب خنده کذای سید محمد خاتمی بود. توبه و اعتراف
نمودن و به سراط جمهوری اسلامی مستقیم شدن را می خواست با دیداری آن هم
بدون عبا و عمامه رقم زند. جوابش تفی بود که با دیدن چهره سید محمد خاتمی ؛
سعیدی سیرجانی بر زمین انداخت که پدر مردک را دیدی؟ می خواهد مذاکره کند! تف به
رویش، تف.

نامه آخرین پدر به سخره گرفتن این نا نظام دست دراز به هر پایه و نهادی است و اینکه
در حکومت البته عدل اسلامی شکایت به دادگستری دیگر معنی ندارد!

چند ماه نگذشت. به خانه ریختند. کتابها را هر چه کم و کسر داشتند بردند. فیشهای
فرهنگ فارسی که آماده چاپ گشته بود را بردند. نوارهای صحبت به دکتر خانلری؛ دکتر
بقایی و علی دشتی را بردند. هر چه سیرجانی دست نوشته داشت بردند. یک هفته
نگذشت که آمدند و دنبال نسخه اول تاریخ بیداری ایرانیان بودند.

می دانید چه شد؟ سیرجانی " مسلمان " اینان نشد. کشتندش. سید محمد خاتمی را
رییس جمهور اعلام کردند. همان خود فروختگان قلمی جواز مجله گرفته را که به اعتراف
گیری از دیگر نویسندگان آمده بودند روانه دنیای غرب کردند. این مرحله آخر انقلاب
فرهنگی شان را دارند رقم می زنند. شش سال پس از کشتار سیرجانی البته مهاجرانی
به یاد آبرو خریدن برای بازی دیگر سید محمد خاتمی افتاد. اگر در زمان حیات سیرجانی او
را به راه خودمان نیاوردیم هنوز هم دیر نشده. می دانید چه کردند؟ کتابها را چاپ کردند
بدون استفاده از آن آخرین نسخه ها. بدون در نظر گرفتن وصیت نامه چاپ گشته
سیرجانی که از این به بعد هر کتابی هر نوشته ای از من چاپ شود بایست همراه این
وصیت نامه باشد. همزمان به بزرگداشت گرفتن مردگان افتادند. دکتر محمد محمدی و
کتابش که تیشه به ریشه این جماعت می زند را صبر کردند از دنیا رفت، بعد آمدند جایزه
خاتمی برایش بدهند. چه تزویری از این بالاتر برای نابودی اندیشه و فکر ایرانی و جمهوری
اسلامی ستیز. داشتند همین بساط را هم برای سیرجانی می چیدند. هر قطره خون او
اشک دل من است. تا زنده ام جلوی این ریا خاتمی و خاتمی چیان ایستاده ام.

تقلب اصلاحات به منظور بزک جنایتکار صورت گرفت و بس. پذیرش جنایتکاری که با دزدی
طرح و عنوان گفتگوی تمدنها از دفتر اشغال شده شهبانوی ایران به بازی ادامه می

دهد خواب دولتمردان را نشان می دهد. خاتمی به قصد نابود کردن فرهنگ و تمدن ایران به قتل نویسنده پرداخت. در مقابل به تولید انبوده مجیز گوین پرداخت تا ضربه نهایی را بر فرهنگ ایران بزند. دنیا بایست در مقابل این جنایتکار بایستد و او را به محاکمه کشاند.

این کیفرخواستی است به دولتهایی که جنایت و محاکمه جنایتکار را سنگ بنای نظام خود می داند.

این کیفرخواستی است که از دولتهای مدعو خاتمی می خواهد او را به محاکمه کشاند.

این کیفرخواستی است که نادیده انگاشتن مسوولیت خاتمی در قتل سیرجانی؛ دستگیری های سالهای در قدرت بودن او را و کشتن آزادگان را شکست قاعده آمره حقوق می داند. سرزمین ایران تشنه اجرای عدالت است و جز این به آزادی نخواهد رسید.

سایه سعیدی سیرجانی

دوم شهریور ماه

برای مطالعه نامه ها و وصیت نامه سیرجانی به این آدرس مراجعه فرمایید:

<http://www.saidisirjani.com>

<http://www.saidisirjani.com/OpenLetters.html>

<http://www.saidisirjani.com/Books.html>

! ایرانی کاوه